

شراب سبک

متون عسفرانی به زبان فارسی (تکم ۲)

از سیر بلخ

تاج

درسمانه دانشکده

دکتر محمد الوهاب ساهرود

استادیار دانشگاه خوارزمی



دانشگاه خوارزمی

تهران ۱۳۹۱

سرشناسه	: شاهرودی، عبدالوهاب، ۱۳۳۵ -
عنوان و نام پدیدآور	: شراب بندگی (متون عرفانی به زبان فارسی (نظم ۳)) : از پیر بلخ تا شیخ جام (درسنامه دانشگاهی) / عبدالوهاب شاهرودی.
مشخصات نشر	: تهران: دانشگاه تربیت معلم، ۱۳۹۱.
مشخصات ظاهری	: ۲۷۰ ص.: نمودار
شابک	: ۹-۸۵-۶۷۰۶-۹۶۴-۹۷۸ : ۱۰۰۰۰۰ ریال
وضعیت فهرست نویسی	: فیها
یادداشت	: کتابنامه .
عنوان دیگر	: از پیر بلخ تا شیخ جام (درسنامه دانشگاهی)
موضوع	: عرفان در ادبیات
موضوع	: شعر عرفانی -- مجموعه‌ها
موضوع	: شعر فارسی -- مجموعه‌ها
شناسه افزوده	: دانشگاه خوارزمی
رده بندی کنگره	: ۱۳۹۱ ۱۸ س ۴/ع ۲/۲۱۳۲۲۲
رده بندی دیویی	: ۸۴۰/۸۳۸
شماره کتابشناسی ملی	: ۳۹۷۴۷۳۷



انشارات دانشگاه خوارزمی

نام کتاب: شراب بندگی، متون عرفانی به زبان فارسی (نظم ۳)، از پیر بلخ تا شیخ جام (درسنامه دانشگاهی)

تألیف: عبدالوهاب شاهرودی

چاپ و صحافی: دانشگاه خوارزمی

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول ۱۳۹۱

قیمت: ۱۰۰۰۰۰ ریال

شابک: ۹-۸۵-۶۷۰۶-۹۶۴-۹۷۸

آدرس: خیابان دکتر مفتاح، شماره ۴۳، کد پستی: ۱۴۹۱۱-۱۵۷۱۹، مرکز پخش ۸۸۳۱۱۸۶۶، www.khu.ac.ir

فهرست مندرجات

صفحه	عنوان
۱۱_۱۸	مقدمه (از عارفانه تا صوفیانه)
۱۹_۸۸	فصل اول: عارفانه
۳۲	مولانا (بیر بلخ)
۳۵	الف. مثنوی (سلطان شگرف)
۴۱	۱. نی‌نامه
۴۳	۲. مرآه روم و چین
۴۴	۳. اعرابی و جوال ریگ
۴۷	۴. انگور خواهان
۴۸	۵. مناجات
۵۰	۶. حمزه و زره
۵۲	۷. سبحانی گفتن بایزید
۵۶	۸. پرکندن طاووس
۶۱	۹. قصه دیوانه
۶۳	۱۰. ترک و درزی
۶۷	ب. دیوان کبیر (عبور به ماوراء شعر)
۷۶	۱. موج و بحر

۷۷	۲. بیت و غزل
۷۹	۳. نغز و زیبا
۷۹	۴. خمر و خمار
۸۰	۵. دیوانه دیوانه
۸۲	۶. بی‌قرار
۸۳	۷. ارغنون
۸۴	۸. کوچ
۸۵	۹. دریا و ماهی
۸۵	۱۰. شراب‌الست

۱۳۲-۸۹

فصل دوم: عاشقانه

۹۸	الف. عراقی (سرود عاشقان)
۱۰۰	۱. زخمه عشق
۱۰۰	۲. کفر زلف
۱۰۱	۳. رند شرابخانه
۱۰۲	۴. باغ آشنایی
۱۰۳	۵. شیدای عشق
۱۰۵	ب. سعدی (شیخ شیراز)
۱۰۷	۱. بوستان (در آرزوی خوبی و زیبایی)
۱۱۱	۱-۱. شوریدگان
۱۱۳	۱-۲. سماع اهل دل
۱۱۶	۱-۳. مناجات
۱۱۸	۲. غزلیات (اکسیر عشق)
۱۲۳	۱-۲. آشفته عشق
۱۲۴	۲-۲. سر عشق
۱۲۶	۲-۳. حلقه کمند
۱۲۷	۲-۴. تمنای دوست

۱۲۸	۵-۲ خمار مستی
۱۲۹	۶-۲ صورت و جان
۱۳۱	۷-۲ عیسی صبح

فصل سوم: زندانه

۱۴۰	خواجه حافظ (زند شیراز)
۱۶۸	۱. پیر مغان
۱۷۰	۲. قفس امل
۱۷۲	۳. گوهر جام
۱۷۵	۴. آینه جام
۱۷۷	۵. جام جم
۱۸۰	۶. تماشاگاه راز
۱۸۳	۷. بار امانت
۱۸۵	۸. نقش بر آب
۱۸۷	۹. طفیل عشق
۱۹۰	۱۰. نقش پراکنده

فصل چهارم: صوفیانه

۲۰۳	الف. عبدالرحمن جامی (شیخ جام)
۲۰۶	تجلی جمال
۲۰۸	ب. هاتف (کیمیای جان)
۲۱۱	۱. درد عشق
۲۱۳	۲. تسامح
۲۱۴	۳. تجلی حقیقت
۲۱۵	۴. معراج جان
۲۱۶	۵. نور عشق

۲۱۸	ج. میرزا حبیب خراسانی (خلوت گزیده)
۲۲۱	۱. ویرانه و دیوانه
۲۲۱	۲. رخ زرد
۲۲۲	۳. ابر و بحر
۲۲۳	د. گل‌هایی در کویر (برای حفظ)
۲۲۴	۱. شیخ بهایی
۲۲۴	شراب روحانی
۲۲۵	۲. فیض کاشانی
۲۲۵	بر تو دوست
۲۲۶	۳. فروغی بسطامی
۲۲۶	هزار جلده
۲۲۷	۴. حاجی سبزواری
۲۲۷	ها و هو
۲۲۸	۵. صفای اصفهانی
۲۲۸	غم عشق
۲۲۹	۶. سید محمد رضوانی
۲۲۹	آرزوی دیدار
۲۳۰	۷. عبرت نایینی
۲۳۰	آینه
۲۳۱	۸. علامه طباطبائی
۲۳۱	مهرخوبان

نمودار

۲۳۳_۲۵۲

نمایه

۲۳۳	✓ فهرست آیات کریمه
۲۳۵	✓ فهرست روایات شریفه و سخنان مشایخ
۲۳۶	✓ فهرست اعلام (افراد کتاب‌ها، جغرافیایی و تعبیرات)

۲۵۳_۲۷۰

کتابنامه

هوالمحبوب

مقدمه

شرابی است، شرابی است خدا را پنهانی

که دنیا و شما نیز ز یک جرعه آید

(دیوان شمس)

ادبیات عرفانی مهم‌ترین حلقه پیوندی است که فرهنگ ایران را با تمام آنچه در ادبیات دنیا، انسانی و جهانی است، ارتباط می‌دهد. در حقیقت آنچه ادبیات کلاسیک ایران را از هر چه غیر انسانی است، متمایز کرد و از هر چه به حدود و قیود مربوط به مرز و نژاد و محیط و طبقه و تابع علاقه‌های تاریخی یا قراردادهای انسانی است، رهایی داد و از هر چه مصنوعی و تقلیدی و احیاناً غیر اخلاقی است، منزّه کرد و آن را به سطح آرمان‌های انسانی، به آفاق تازه بینش و معرفت جهانی و به پایه بعد وجدانی انسان بالا برد و در نتیجه، آن را جاودانی کرد، مجموعه آثاری است که آن را به طور کلی، ادبیات عرفانی باید خواند؛ فقط در آینه این جام جادوست که فرهنگ ایرانی، نقش تمام انسانیت را جلوه‌گر می‌بیند. از این رو عجیب نیست که لطایف هنر و ادب و ذوق تمام قلمرو انسانیت در آن پرتو بیفکند؛ از جمله توجه به احوال

طبقات محروم^۱، خوش‌بینی به نظام هستی^۲، احساس وحدت و هماهنگی با تمام ذرات کائنات، که ادب عرفانی را رنگ جهانی^۳، بلکه کیهانی^۴ می‌دهد. از دیگر مختصات این میراث، اتصال به حق، از رهگذر رهایی از نفس و شرور آن است؛ که یک راه آن وارستگی کم و بیش کامل از قیود عقل است^۵، چرا که عقل، راه تدبیر و تصرف را بر انسان می‌گشاید و مایه توسعه خویش‌خواهی است و در عین حال، خود آن مبتنی است بر خودآگاهی و ادراک نفس. از این رو گریز از عقل به مثابه وسیله‌ای برای اجتناب از پرورش نفس تلقی می‌شود و کسانی که از قیود عقل رسته بودند نزد برخی مشایخ «واصلان» و «ایدال» خوانده می‌شدند. تسامح و آزادمنشی در آنچه به مذهب مربوط است، از دیگر مزایای تعالیم عارفانه است که ریشه در شهود عرفانی آن‌ها دارد و گرایش آنان به وحدت. آنان اختلاف ادیان را لفظی^۶ و ظاهری تلقی می‌کنند چراکه به قول شاعر:

کفر و دین هر دو در هیت پویان وحده لا شریک له گویان^۷

همه این‌ها از همین میل است که هیچ ذره‌ای را خالی از انجذاب به حق نمی‌بینند و این، دنیای صوفی را سراپا روح و حیات و نشاط می‌بخشد و او را با کائنات یکرنگ می‌گرداند.^۸ در

^۱ در این آثار، احوال مستمندان، آینه‌ای برای انعکاس بی‌عدالتی‌های اجتماعی می‌شود؛ خاصه در آنچه از احوال و اقوال کسانی که «مجنوبان» و «شوریده‌حالان» خوانده می‌شوند (عقلاء الجانین)، آورده اند در این زمینه، بویژه عطار، غالب حکایات کوتاه و بلند خود را از بین این طبقه مردم استفاده می‌کنند. این افراد با زبانی شیرین و دوست‌داشتنی، انتقادات خود را به نظام آفرینش هم سرایت می‌دهند: بنگرید به: دریای جان/ ۱۶۶-۲۷۱ (گستاخی دیوانگان با خدا). «در احوال دیوانگان الهی و بزرگان ایشان» ۱۵۲-۱۹۲.
^۲ برعکس آنچه در احوال خیام یا ابوالعلاء دیده می‌شود، همه تیرگی، نومیدی، بدبینی، و دردناکی.

^۳ universal

^۴ cosmical

^۵ مولانا می‌فرماید:

کز تفکر جز صور ناید به پیش

در تضرع جوی و در افشای خویش

ظن مبر صورت به تشبیه‌اش مجو

چون صور بنده ست بر یزدان مگو

مثنوی معنوی ۹۵۰/۶

^۶ Logomachy

^۷ سنایی، حذیقه الحقیقه/ ۶۰ و به قول شبستری:

یقین کردی که دین در بت‌پرستی است

مسلمان گر بدانستی که بت چیست

مجموعه آثار شیخ محمود شبستری/ ۱۰۳.

ادبیات عرفانی ایران، این تجربه‌ها، مکرر به بیان آمده است؛ چنان که در زبان دیگر عارفان جهان، کاربرد، فراوان دارد و این خود، شاهد دیگری است بر جنبه انسانی و جهانی ادبیات صوفیانه ایرانی.

وقتی تمام هستی برای عارف رمز و مظهری از حقیقت واحد شد، شگفت نیست که وی در هر کلام و در هر شعر و قصه، راز و رمزی بیابد از آنچه مربوط است به همان حقیقت واحد. عارفان در حقیقت، شعر را رمزی از احوال خویش دیده‌اند. نه تنها منطق الطیر، رمزی از احوال ارواح انسانی و سیر و سلوک آنها در طریق حق و عبور از منازل و عقبه‌های آن است بلکه داستان معروف و اصلی آن، یعنی شیخ صنعان، اولین حکایت مثنوی (شاه و کنیزک) تا آخرین داستان (دزهوش ربا)، سبب العباد و... همه در عین حال که «درحقیقت نقد حال ماست»، مشحون از رموز و اسرار است؛ که تا کسی چشمش به کُحل عنایت حق باز نباشد نمی‌تواند رمز و کنایه و تأویل این قصه‌ها را دریابد و آنها را رمز گشایی کند. این توجه به رمز و تأویل، ادب عرفانی را تبدیل کرده است به یک ادب فلسفی، انسانی و برتر از قراردادهای.

واقعیت وجدان انسانی، هیچ‌جا در ادبیات به این دقت و وضوح که در ادبیات عرفانی انعکاس یافته، مطرح نشده، و سختی‌ها و دردهای انسانی در کمتر جایی به اندازه آن جلوه کرده است. عرفان، خود، به یک تعبیر عصیانی است بر ضد تئالیست‌سرعی^۱ و عقلی و ادبیات حاصل از آن رنگ طغیان دارد. طغیان علیه سنت‌های رسمی، غزل جوشان و سرکش مولانا در دیوان شمس و فکر گستاخ و خروشان و قافیه نااندیش او را در مثنوی بنگرید که چه در اوج، بلندپروازانه از این سنن سر می‌کشد و قواعد آن را درهم می‌ریزد.

^۱ سنگ و جماد هم در این دنیا پر از روح و ادراک است و به قول مولانا «استن خانه» تسبیح حق می‌کند و «جمله ذرات جهان در نهان سمیع و بصیر هستند». مثنوی معنوی ۱/۱۴۵ و همان ۳/۳۵۵.

^۲ وصف این «بی‌خودی‌ها» و «بی‌هشی‌ها» در کلام صوفیه بسیارست و متون عرفانی جز «قال» این «حال» ها نیست. هرچند عارف رعایت شریعت را لازم می‌داند اما هدف وی لقای پروردگار است نه نیل به جنت و خوف از دوزخ. و معرفت برهانی را نیز که به نظر و استدلال مبتنی است مطلقا یا در اکثر موارد غیر ممکن می‌یابد و طریقت معرفت خویش را «عیان» می‌داند که برای ارباب کشف حاصل می‌شود به قول مولانا:

خود هنر آن دان که دید آتش، عیان نه گپ دل علی النار الدخان

مثنوی معنوی ۶/۹۰۵. و راه میل بدان را صفای باطن و التجا به حق می‌داند و به این که قلب را به طور کلی از تعلقات، حتی از علوم و قوانین آن هم به کلی بپیراید و در حقیقت به قول حافظ: «فیض‌پذیری در گرو ساده کردن ورق است و بس». مولانا می‌فرماید:

ترک فکر خویشتن گیر ای امیر پا بکش، پیش عنایت خوش بمیر

شعر صوفیه، چون فکر آنان بی‌قیدست و طغیانگر و سنت شکن. همین که صوفیه، شعر را از درگاه سلاطین و از رواق‌های پر مشغله بیرون بردند و به درون خانقاه‌ها، بازارها، مساجد و مجالس رقص و سماع خویش کشیدند، خود نقطه شروع تحول شد؛ حتی در ادب غیر صوفی و در حقیقت نه تنها به این محیط‌ها هم محدود نشد به خارج از حدود مجالس آنان نیز راه پیدا کرد، تقلید شد و توسعه یافت؛ چنان که در کلام خاقانی، نظامی، سعدی و حافظ، آثاری از عرفان هست که یادآور عرفان امثال مولوی است. در حالی که هیچ‌یک با آداب صوفیه و خانقاه مربوط نبوده‌اند اما ادب عرفانی در نظر گویندگان صوفی‌منش «جوشان» است و سنت شکن، در صورتی که در کلام گویندگان غیر صوفی‌صفت «صنعت‌گری» است و سنت‌گرایی. آنچه غزلیات حافظ را از غزل‌های عارفانه مولانا جدا می‌کند همین نکته است که اولی شعری است «تراش خورده» و صیقلی که عرفان در آن مثل دُرْد یک «شراب کهنه» و «ساغری لطیف» و خوش صنعت است، اما دومی کلامی است جوشان و عاری از قید، که عرفان در آن مثل «موج مردافکن» شربی است، که در پیمانه خم و سبو نمی‌گنجد، تا در ظرافت جام و لطافت ساقی تأمل کند؛ اما ادب عرفانی ایران به شور و هیجان غزل‌های سرشار از «سکر و وجد» محدود نمی‌شود، رنگ تعلیم هم می‌گیرد و در تمام انواع ادبی نیز مجال آزمایش دارد؛ به علاوه بر خلاف ادب رسمی، ستایش‌گران تحول آن نیز مدیون طلوع و تحول دولت‌ها و سلسله‌ها نیست، تابع طلوع و تحول «احوال» است و قلوب. آیینۀ جام است، که نقش تمام انسانیت را منعکس می‌کند و هر دلی می‌تواند در پرتو آن جهره واقعی خویش را باز شناسد.^۱

آنچه در متون عرفانی به زبان فارسی (نظم^۲) فراهم آمده است^۳ آیینۀ ای است که در چهار جلوه زیر در آفاق ادب و فرهنگ ایران نمایان شده است:

۱. عارفانه، که در این دفتر به میراث مولانا اطلاق شده است که هم از تجربه ناب شهودی^۴ و هم از جهت بیان هنرمندانه^۵ (دو معنای عرفان، حال و قال) در اوج است.

^۱ شعری آرام، غنایی، آکنده از صنایع بدیعی که حرف و صوت را بر هم نزده و به حیرانی نیتاده است. شعر حافظ «قصر مجلل» هوش ربایی را می‌ماند که در آن نور خیره‌کننده «برق» را می‌بینیم. چنان که شعر سعدی «دشت خرمی» است که از میان مخمل‌هایش جوی‌های باریک آب، روان است و به نرمی و مهربانی ریگ‌ها را می‌شوید. از کلمات سعدی بوی «عطر» به مشام می‌رسد.

^۲ به دیگر تعبیر، با ذخیره تصاویری بی‌پایان، که به این جهان ملال آور و پر تشابه و تکرارپذیر مشهود، جامه‌ای بدیع و شریف از طراوت می‌پوشاند و دنیای کهنه غم‌زده را تازگی می‌بخشد. شعر او «دریایی» است بی‌درپی غرنده، موج می‌زند کف بر لب می‌آورد و موسیقی تند و طرب انگیز درمی‌اندازد؛ از غزل‌های مولوی بانگ «رعد» را می‌شنویم.

^۳ نه شرقی، نه غربی، انسانی/ ۲۳۲، ۲۶۷.

^۴ که بدان عنوان فرعی «شراب بندگی» داده‌ایم و آن را از مولانا عاریت گرفته‌ایم.

سخن او که نقد حال اوست، همه جا بوی عشق می‌دهد؛ عشقی سوزان، مردافکن که سره مردان بلاکش مخاطب اویند در هر بیت از دفتر و دیوان مولانا این تجربه شیرین و درخشان و این کیمیای سخاوت‌بخش، جان دلیر و دیده سیر و زهره شیر، چون اسماعیلیان بی‌حذر بلکه چون اسماعیل آزاده ز سر، متجلی است.^۲ او در دفتر و دیوان خود، که هر دو صنع یک روح آفتاب‌منش و دریاوش است نه قصد شاعری دارد، حالی دارد که هم خود را فراموش می‌کند و هم شعر را، هم به گذشته آتش می‌زند و هم به آینده، کلامش، خون جوشان است و خوراکش، نور رخشان:

خون بین در نظم شعرم، شعر منگر بهر آنک دیده و دل را به عشقش هفت خون آلایی
خون چو می‌جوشد منش از شعر رنگی می‌دهم تا نه خون آلوده گردد؛ جامه، خون آلایی^۴

۲. عاشقانه، که شعر عرفانی، جای خود را به طبیعت‌نگری شاعرانه می‌دهد و زمینه برای رشد عرفان عاشقانه فراهم می‌شود و آب و هوای کویری خراسان در سرزمین فارس ربانی رمانتیک می‌یابد که در این مجموعه دو چهره نامدار این مکتب، یعنی عراقی و سعدی یاد شده است در این شعر، شاعر سحر کلام خود را درک می‌کند و بدان می‌نازد و مهارتی شگرف در اظهار یک آرزو دارد و تلاش می‌کند تا آگاهانه ذهن مخاطب را به مقراض تعارض گیرد و نسبت‌های نامتقارن را بر او آشکار کند و از این راه او را تکان دهد و التفاتش را به خود معطوف کند. (بویژه در غزل سعدی).

۳. رندانه، این مفهوم، که خود، سخت راز آلودست، بیشتر در قالب ایهام، پر راز، جلوه می‌کند؛ که در این اثر به شعر حافظ، اطلاق شده است. شعر خود را دائم زیب و پیرایه

^۱ که یک معنای عرفان است. (فنا)

^۲ که تعریف دیگر عرفان (نگاه هنرمندانه) است.

^۳ او دلیرانه و کریمانه، فارغ از سلطنت و شریعت، تن به قضای عشق داد و پا در قماری نهاد و هستی خویش را به سیل تند عشق سپرد، خلیل‌وار به جانب آتش رفت و ... سپس نو، شد نو دید، نو خورد و نوشید؛ جاودانه شد و زاینده و پاینده، در اینجا بود که او (حق) در موجود چون «نی» او دمید و او، او شد و جهان کهنه را در نظر نو، دید چنان که خود فرماید:

باز ادم چو عیدنو تا قفل زندان بشکنم وین چرخ مردم خوار را چنگال و دندان بشکنم

ای که میان جان من تلقین شعرم می‌کنی گر تن زخم خامش کنم ترسم که فرمان بشکنم

^۴ غزلیات شمس تبریزی ۱۳۷۱/۲.

می‌دهد و در بند گذشته است و پیش‌اندیشانه و هدف او جز خلاقیت هنری نیست و هدف خلاقیت هنری نیز چیزی جز ساختن آینه برای روان انسان در طول تاریخ نمی‌باشد. (اسطوره‌سازی) و از این بابت چون اصطلاح رند و نیز اصطلاحاتی چون خرابات، پیر مغان و... از کلیدواژه‌های دفتر و دیوان حافظ است، بدان بیشتر پرداخته‌ایم و از این‌رو چند صفحه‌ای گسترده‌تر شده است.

۴. **صوفیانه**، در این آینه، که میراثی طولانی تا زمان حال را شامل می‌شود (افزون از پنج قرن) صورت و معنا از شعر رخت‌برمی‌بندد. این دوره که از آن با ادب «قال» یاد کرده‌اند، از قرن نهم شروع می‌شود و به دلایل چندی ناماندار می‌گردد^۲، تنها گه‌گاه، احوالی بروز می‌نماید و گلی در برهوت و کویر سرمی‌زند^۳ که در این نوشته از شاعرانی چون: جامی، هاتف اصفهانی، حاجی سبزواری و حاج میرزا حبیب خراسانی و دیگران، نمونه‌هایی آورده شده است.^۴

به طور خلاصه، سیری تاریخی از عرفان و ادوار آن بدست داده شده است از نخستین تجارب ساده اجتماعی و جوانه‌های اولیه عرفانی (زاهدانه)^۵ تا شکل‌گیری شعر فارسی، که با پیوند شعر و عرفان و تجربه‌های عاشقانه اولیه (که در خانقاه و دیرها زمزمه می‌شده است) و در اوج

^۱ عرفان و تصوف در ابتدا به صورت «حال» ظاهر می‌شد (برقامت کسانی چون: یارزید، ابوسعید، خرقانی، عین القضاة و احمد غزالی و دیگران) و در مرحله بعد به شکل «قال» در آمد که تقریباً عصر جامی به بعد و کسانی مانند مغربی، شاه نعمت الله ولی، قاسم انوار و... و شاعران مکتب اصفهان را در بر می‌گیرد. و در ادوار اخیر حال و قال رخت برمی‌بندد و به «احتیال»- نیرنگ و فریب- در می‌پیوندد که شاعران نظم پرداز صوفی منش متأخر را شامل می‌شود. تقسیم تصوف به: حال، قال، و احتیال را بنگرید در: اسرار التوحید ۲۶۱/۱.

^۲ عدم نوآوری و ابتکار، عدم تناسب بین لفظ و معنا، آموزشی بودن شعر، کثرت اصطلاحات عرفانی و عدم خاصیت آیینگی (که همان عدم تعدد معنا، ابهام و ابهام است).

^۳ که شعر حاج میرزا حبیب خراسانی از این گونه است که تجربه عرفانی والا و زبانی هنرمندانه دارد که توضیح آن خواهد آمد.

^۴ عدم عرضه نمونه از مثنوی گلشن راز (محمود شبستری، م ۷۲۰ ق.) بدان سبب است که آن منظومه‌ای علمی است که جنبه تعلیمی دارد و روح شعری در آن ضعیف است و آن را مجموعه الهیات یا جامع الحکمة خوانده‌اند. (نقش بر آب/ ۲۵۶-۲۵۷) ضمن آن که در فهرست شورای عالی برنامه‌ریزی نیامده است.

^۵ از زاهدان کرامی و دیگران.

خویش در ادوار بعد به عاشقانه در می‌پیوندد (ترانه) تا میراث پرشکوه عارفانه سنایی و عطار (قلندرانه)^۱ که در نهایت به میراث جاودانی مولانا (عارفانه) و دیگران می‌رسد.

یادآور می‌شویم که در تفسیر غزلیات شمس، تنها به گزارش مختصر بسنده کرده‌ایم^۲ ضمن آن که در این غزل‌ها، موسیقی و آهنگ به نحو بارزی بر معنا و مضمون غلبه دارد و گوینده، غزل را در موسیقی کشف می‌کند؛ موسیقی برخاسته از درون و از این رو جز همین مفاهیم موسیقایی و عاطفی، معنایی دیگر ندارند.^۳

در غزلیات حافظ نیز چنین است، طنز دل‌شکاف، با ایهام ذهن‌گرای او گره ناگشودنی خورده‌اند و هرگاه شعر حافظ را می‌خوانیم و به گشودن رازهای تو درتوی برگ‌های کلام غنچه‌آسایش می‌پردازیم، حافظ را می‌بینیم که با لیخند نمکین، گره از ابروی خود می‌گشاید که:

گازم دوش در مجلس، به عزم رقص چون برخاست

گره بگشود از ابرو و بر دل‌های یاران زد^۴

شعر او، زیبایی را تداعی می‌کند که ابرو در هم کشیده، روی ترش کرده، یعنی شیرینی خود را با غیرت تمام در حجاب ترش‌روی پنهان کرده است «و حد همین است سخن‌دانی و دانایی را».^۵

بسیار خوشحالم که فرصتی دست داد تا تصویرهایی از اولیاء و عارفان و جان‌های پاک عرضه کنم که روزها و ساعت‌های فراوان، از زندگی نویسنده این سطور را بارور کرده‌است و اوقات و خاطر او را خوش داشته‌اند. برخی ممکن است در نظر خوانندگان آشنا و مأنوس بوده، چندان بی‌سابقه نباشد اما در هر حال برای بنده لطف و جاذبه‌ای خاص دارند چندان که بارها به آنها اندیشیده‌ام و لحظه‌ها را با آنان بسر برده‌ام.^۶

دانش‌دوستان عزیز خود بهتر آگاهند که حیات واقعی در ارزش‌های والای معنوی و اموری است، که مناسب شأن و حیثیت انسان است و به زندگی معنا می‌بخشند. انسان‌ها و روان‌هایی

^۱ که در مجلد قبلی (متون عرفانی به زبان فارسی، ۲) گرد آمده‌اند و اطلاق قلندرانه، بدان برای آن می‌باشد که در لحظه‌هایی با دیگر عوالم آمیخته است و با جهان‌بینی عرفانی (در مورد سنایی) یا زبان ناب عرفانی (در مورد عطار) در ستیز است.

^۲ به پاورقی‌های گزیده غزلیات شمس (و نیز غزلیات شمس تبریزی) از دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی اکتفا کرده‌ایم.

^۳ موسیقی شعر/ ۳۹.

^۴ حافظ/ ۱۷۷.

^۵ کلیات سعدی/ ۴۲۵. گرچه غزلیات حافظ، شرح‌پذیرتر از غزلیات شمس می‌باشد.

^۶ «به شیوه باران، پر از طراوت تکرار» بوده‌اند که هر چه خوانده، شنیده و اندیشیده‌ام، مشتاق‌تر شده‌ام.

از آن گونه، که در کتاب حاضر، از آنان سخن رفته است و آدمی را به چنین ارزش‌هایی رهنمون می‌شوند؛ و جای بسی خوشوقتی است که فرهنگ غنی ما از این چهره‌های درخشان و نامبردار، پرفروغ است و در این کتاب، روزه‌ای از آن گشوده شده‌است و شاید اگر عمری باشد باز هم در این زمینه سخن بگوید.^۱

بار دیگر مراتب امتنان خویش را نسبت به دست‌اندرکاران انتشارات دانشگاه خوارزمی، بویژه معاونت پژوهشی، که در مراحل اداری، تایپ، ویرایش و چاپ، با دقت فراوان خویش، مرا، مدیون نیکی‌های خود کرده‌اند، ابراز می‌دارم.

از خوانندگان بزرگوار، که کوتاهی‌ها و لغزش‌ها را با صفا و صمیمیت، انگشت تأمل و پرسش می‌نهند و با یادآوری نکته‌ها، راه این ذره را به چشمه خورشید هموار می‌کنند و نقصان‌ها را به کمال می‌آورند، نهایت تشکر را دارم.

من در این نوشته، شرح تلخ خود را در محضر این عارفان آورده‌ام و بی‌شک به قدر پیمانه خویش برداشته‌ام و به قدر دیده خود دیده‌ام و قسمت یک روزه‌ای را درین کوزه کرده‌ام و خواننده دفتر، نه تنها قصه عارفان، که حکایت این شوریده حال را در سطر سطر آن خواهد خواند چرا که:

دم که مرد نایی اندر نای کرد / در خور نای است نی در خورد مرد^۲

و به هر روی، خداوند کریم را که در اتمام این پژوهش نیز توفیق را قرین و رفیق کرد، سپاس بی‌کران می‌گزارم و سخن اول و آخر ما دعا از زبان مولانا است «آفتاب بی‌سایه» و «خاموش گویا»:^۳

ای خدا جان را تو بنما آن مقام / کاندرو بی‌خرف می‌روید کلام^۴

و کمال از آن اوست.
پاییز ۱۳۹۱

^۱ روان‌های روشن ۷/۸-

^۲ مثنوی معنوی ۲/۲۳۹.

^۳ در مثنوی «آفتاب‌سان» و در دیوان کبیر «دریاوش» است و در عین حال «گویای بی‌زبان»:

گفتم: «آنی» بگفت: های! خاموش / «در زبان نامدست آن که منم»

گفتم: اندر زبان چو در نامد / «بنت گویای بی‌زبان که منم!»

گزیده غزلیات شمس/ ۳۴۰.

^۴ مثنوی معنوی ۱/۱۳۸.